

بخش بیست و ششم

بده از کنج لب بوسه تصدق گاهی      که خدا از ره احسان بدلت کرده برات

☆☆☆ (محسن شمس مالک آرا)

خفته بودی که لب بوسیدم      قند دزدی چه قدر شیرینست

☆☆☆ (غیاثی شیرازی)

علاج ضعف دل ما بلب حوالت کن      که آن مفرح یاقوت در خزانه تست

☆☆☆ (حافظ)

اگر پیاله سراپا دهن نمیگردید      که حرف بوسه مارا بآن دهن میگفت

از آن خموش بکنجی نشسته بودم دوش      که شرح حال مرا شمع انجمن میگفت

☆☆☆ (صائب تبریزی)

ببوسه ای دل ما شاد کن در آخر حسن      که وقت ماو تو ای نازنین پسر تنگست

☆☆☆ (صائب تبریزی)

که دهان یار میبوسم بمستی گاه چشم      پیش مستان هیچ فرق از پسته و بادام نیست

☆☆☆ (صائب تبریزی)

عمر اگر باقیست بوسی ز آن دهن خواهم گرفت

خون خود را ز آن لب شکر شکن خواهم گرفت

☆☆☆ (صائب تبریزی)

تلخی می بگوارائی دشنام تو نیست      دزدی بوسه بشیرینی پیغام تو نیست

☆☆☆ (صائب تبریزی)

از لب خویش مگر بوسه ستانی ورنه      ساغری در خور لبهای می آشام تو نیست

☆☆☆ (صائب تبریزی)

هر چند هست بی ادبی خواهشی دگر      ز آن لب نمیتوان بجواب سلام ساخت

☆☆☆ (صائب تبریزی)

بوسه ای از لب شیرین تو ای تنگشکر      ما گرفتیم نخوایم عطای تو کجاست؟

☆☆☆ (صائب تبریزی)

چون بوسه حرامست بکیش توستمگر      ای دشمن دین این دو لب بوسه را چیست

☆☆☆ (صائب تبریزی)

در بوسه

در زمان عشق ما کفر است ورنه پیش از این

گاهگاهی رخصت بوس و کناری بوده است

(صائب تبریزی)

دل ز کافر نعمتی دارد تلاش وصل یاز ورنه چندین بوسه در پیغام او پیچیده است

(صائب تبریزی)

ایکه داری هوس بوسه کنج دهنش باخبر باش که آن چاه ذقن در پیش است

(صائب تبریزی)

بوسه شیرین دهانان را مکرر همچو قند

کرده ام لب چش بشیرینی چو دشنام تو نیست

(صائب تبریزی)

☆☆☆

ندیده ام بجهان مرهمی چو بوسه نکو برای دل چو شد از تیر غمزه ای مجروح

(محسن شمس ملک آراء)

☆☆☆

بوسه ای ز آن دهن تنگ بده یا بفروش کاین متاعیست که بخشند و بهانیز کنند

(سعدی)

☆☆☆

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست بوسه ای چند بیامیز بدشنامی چند

(حافظ)

☆☆☆

بوسه ای چند ز لعل لب تو میطلبم نشنوم تاز لب لعل تو دشنامی چند

(هاتف اصفهانی)

☆☆☆

چند دندان بجگر غوطه دهم بخت کجاست که بگیرم ز لب لعل تو دندانی چند

(باقر کاشی)

☆☆☆

بوسه ها گفت دهم ز آن لب همچون شکرش

آنهمه بوسه رسیده است بدشنامی چند

(وصال شیرازی)

☆☆☆

بخش بیست و ششم

گفتمش بوسی از آن تنگ شکر قسمت ماست  
گفت این نمکته دگر قایل قسمت نبود  
(وصال شیرازی)

از لب لعل تو يك نکته کفایت باشد  
بوسه‌ای گر بدهی عین عنایت باشد  
(وصال شیرازی)

دردم حسرت یکبوسه نه از یار بماند  
بوسه‌ای داد ولی حسرت بسیار بماند  
(قریب اصفهانی)

عاشقان را بدو بوسی و نگاهی خوشدار  
تو چه دانی که شب هجر چه بر ما گذرد  
(ناصرالدین شاه)

چو خوشه چینان رفتم بسوی خرمن حسن  
بگریه گفتم درویشم و فقیر و غریب  
مگر ز بوسه ز کوتی باین گدا بدهد  
بخنده گفت که مسکین برو خدا بدهد  
(حیرت قاجار)

من از خوبان عاشقکش نگاری طفل خو خواهم

که گر گاهی دهد بوسی بمن فی الحال پس گیرد  
(امین توپسرکانی)

گفت پیغام تو قاصد لب او بوسیدم  
در میان من و تو بوسه پیغام افتاد  
(طاهر وحید)

بگفتمش بلبم بوسه‌ای حوالت کن  
بخنده گفت کیت بامن این معامله بود  
( )

بوسه بمن میده و بگردن من کن  
گر که خدایت باین گناه بگیرد  
(نزاری قمستانی)

هر يك بوسه و آنهم بز کوة  
تا کیم خون بجگر خواهی کرد؟  
(قانع گلپایگانی)

در بوسه

بوسه‌ای خواهم اگر او بدهد بعد از آن عرض دگرخواهم کرد  
(محمود قاجار) ❖❖❖

متمکن نشود بوسه ز نرمی بتنت هر کجا بوسه زنم لغزدوتا ساق آید  
( ) ❖❖❖

عاشق از بر رخ معشوق نگاه می‌بکند بوحقیقت نتوان گفت گناهی بکند  
من به‌اشق نه همین رخصت دیداردهم بوسه را نیزدهم اذن که گاهی بکند  
( ) ❖❖❖

گردست دهد بختم و امکان بخشد از بوسه ز اعلاش نشود چیزی کم  
یکبوسه بتم ز راه احسان بخشد لیکن بتن دلشده ای جان بخشد  
(محسن شمس‌ملک آرا) ❖❖❖

دزدی بوسه عجب دزدی پر منفعتی است که اگر بازستانند دو چندان گردد  
(صائب تبریزی)

بوسه هر چند که در کیش محبت کفر است  
کیست لب‌های ترا بیند و طامع نشود  
این لب بوسه فریبی که ترا داده خدا

ترسم آئینه بدیدن ز تو قانع نشود  
(صائب تبریزی)

سراغ قبله کند در حرم سبک عقلی که جای بوسه زدوی تو انتخاب کند  
(صائب تبریزی)

بوسه‌ها پیچید در مکتوب بهر دیگران وز تریها نامه خشکی بما انشا نکرد  
(صائب تبریزی)

از بوسه آنچه میدهی ای سنگدل بمن حاشا که هیچ صفا بدست گدا دهد  
(صائب تبریزی)

ببوسه ای نزدی مهر بر لبم هرگز همیشه لطف تو بادوستان زبانی بود  
(صائب تبریزی)

بخش بیست و هشتم

مدار بوسه از آن لعل آبدار طمع      که خضر تشنه ازین جویبار برگردد  
(صائب تبریزی)

در بوسه دادن اینهمه استادگی چرا      آب از عقیق کم بمکیدن نمیشود  
(صائب تبریزی)

ز سایه‌ای که برویش فکنده حلقه زراف      برای بوسه گرفتن دهان دیگر شد  
(صائب تبریزی)

\*\*\*

از رخ خویش چرا داشت بما بوسه دریغ  
آخر از بوسه که چیزی ز رخس کم نشود  
(فرخ خراسانی)

\*\*\*

چون خم شدم که پای تو بوسم پی وداع      رفتی و قامت من مسکین خمیده ماند  
(پژمان)

\*\*\*

با لب پیمانه هر شب نو کند پیمان عشق  
بوسه‌ای زان لعل شیرین روزی ما کی شود؟  
(رهی معیری)

—————

ببوس از سر آن سرو سیمتن تا پای      به پای او چورسی این لطیفه از سر گیر  
(رهی معیری)

\*\*\*

بهای بوسه گهر خواهی از گدا عمداً      بچشم ریزمت اکنون بر آستانه گهر  
(آذربیکدای)

\*\*\*

گر عمر خضر میطلبی ایدل از لبش      بوسی بهر طریق که باشد حواله گیر  
(ذوقی اصفهانی)

\*\*\*

لبان لعلش باشد به بوسه آبتن      ولی بزاید این حامله بسی دشوار  
(جلوه)

\*\*\*

در خواب بوسه‌ای ز دهانش ربوده‌ام      میسوزد از حلاوت آنم چگر هنوز  
( )

\*\*\*

بر آستان خیال تو میدهم بوسه      بر آستین وصال چون نیست دست نیاز  
(حافظ)

\*\*\*

بر حریم دهنش دست گریبان همنده      بر سرتنگی جا بوسه و دشنام هنوز

در بوسه

بر لب جام زدی بوسه و بکمر گذشت  
لب خود میمکد از خون لب جام هنوز  
☆☆☆  
( )

بایت بگذار تا ببوسم  
چون دست نمیرسد در آغوش

(سعدی)

رها نمیکنند ایام در کنار منش  
که داد خود بستانم ببوسه از دهنش  
☆☆☆  
(سعدی)

با کشتن من یا که یکی بوسه علی الله  
یکروز شوم مست و بگیرم سر راهش  
☆☆☆  
(هدایت طبرستانی)

هر دم هزار بوسه طلبرا بگفتگو  
وامیکنند ز سر لب شیرین بهانه اش  
☆☆☆  
( )

گفتم بده دو بوسه و خوش کن دل مرا  
یک بوسه داد و گفت که نصف دل تو خوش  
☆☆☆  
( )

عاشقان بیدهن را زهره گفتار نیست  
ور نه جای بوسه بر خالیست بر کنج لبش  
—————  
(صائب تبریزی)

مرکز دایره عشرت جاوید شود  
بوسه ای را که فتد راه بکنج دهنش  
—————  
(صائب تبریزی)

دزدان بوسه خال ز رخسار میبرند  
غافل مشو ز لعل لب آبدار خویش  
—————  
(صائب تبریزی)

هیار گفتگوی او نمیدانم همین دانم  
که در فریاد آرد بوسه را لبهای خواهوش  
—————  
(صائب تبریزی)

بچه عضو توزند بوسه ندانند چه کند  
بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش  
☆☆☆  
(مجموعه اصفهانی)

گفته بودی که شوم مست و در بوسه بدمم

وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه يك  
☆☆☆  
(حافظ)

بخش بیست و ششم

محتاج یکی بوسه ام از آن لب شیرین      میسند که غمگین رود از کوی تو سائل  
☆☆☆  
(سرخوش تفرشی)

صد شکوه بیک بوس توام چون رود از دل

صد بوسه بده تا همه بیرون رود از دل  
☆☆☆  
(هدایت طبرستانی)

ازینقدر نگریزم که بوسی از دهنت      اگر حلال نباشد حرام برگیرم  
☆☆☆  
(سعدی)

مرا تا نقره آید میفشانم      ترا تا بوسه آید میستانم

☆☆☆  
(سعدی)

اگر ز لعل لب یار بوسه ای طلبم      جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم  
☆☆☆  
(حافظ)

یکشب مرا بخلوت خاصیت طلب نما      یک بوسه کن ز کنج لب میهمانیم  
☆☆☆  
(شباب)

از لعل لب خشک لبم تر خواهم      یعنی که ز بوسه شهد و شکر خواهم  
یکبوسه نه صد هزار خواهم ز آن روی      قند است لب تو و مکرر خواهم  
☆☆☆  
(طایر جر فادقانی)

گر دهی صد بوسه ده بشمارمش اندر شمار      در میان دانسته گه گه اشتباهی میکنم  
☆☆☆  
(هدایت طبرستانی)

بوسه ای بر دهنت گر ز دم ای طفل مرنج      گر عوض بایدتا کنون تو بزنی بردهنم  
☆☆☆  
(هدایت طبرستانی)

بوسه ای دادن بمن ای سرو قامت جنگ چه      گر پشیمان گشته ای باز آورم جایش نهم  
☆☆☆  
( )

حسرت بوسه لبش گشتم و ماند بر دلم      کاش سبوی می کند کوزه فروش از گام  
☆☆☆  
(ذوقی اصفهانی)

- ببوسه ای ز دهان تو آرزومندم      فغان که با همه حسرت بهیچ خرسندم  
 (فروغی بسطامی)      ☆☆☆
- زهر بر یاد یکی بوس تو ای آهو چشم      گر به از باده تنوشیم پس از سنگ بتریم  
 (تناتی غزوی)      ☆☆☆
- گفتم که وعده لب تو بامنت چه شد      گفتا کجاء چه وقت؟ فراموش کرده‌ام  
 ( )      ☆☆☆
- صلاح کردم بوسه دهند      چکنم وقت تنگ میبینم  
 (سیدحسن دهلوی)      ☆☆☆
- یک بوسه ده بخاک نشینت ز راه خیر      آبی بریز از پس عمری بر آتشم  
 (محسن شمس ملک آراء)      ☆☆☆
- طمع بوسه از آن لعل شکرخا دارم      خیر از خانه در بسته تمنا دارم  
 (صائب تبریزی)      -----
- مارا گزیده است ز بس تلخی خمار      از ترس بوسه براب میگون نمیدهم  
 (صائب تبریزی)      -----
- نگرفتست خراج از عدم آباد کسی      چون بیک بوسه ز لعل تو قناعت نکنیم؟  
 (صائب تبریزی)      -----
- دانسته‌ایم بوسه زیاد از دهان ماست      صلاح از دهان یار به پیغام کرده‌ایم  
 (صائب تبریزی)      -----
- بیاض کردن او گر بدست ما افتد      چه بوسه های گلو سوز انتخاب کنم  
 (صائب تبریزی)      -----
- بزم شراب بی مزه بوسه ناقص است      پیش آی و عیش ناقص مارا تمام کن  
 (صائب تبریزی)      -----
- مروت نیست جرم بوسه دزدان را نبخشیدن  
 که بس باشد قصاص این گناه سهل لرزیدن  
 (صائب تبریزی)      -----
- بغیر از بوسه کز تکرار رغبت را کند افزون  
 کدامین قند را دیگر مکرر میتوان خوردن؟  
 (صائب تبریزی)      -----



بخش بیست و ششم

بیاض گردنت از بوسه هر جا نقطه میخواهد

بدستم ساعتی بسیار و سیر انتخابم کن  
( )

☆☆☆

کامی نیافتم ز لب او بوسه‌ای هرگز نبود آن لب شیرین بکام من  
(وحشی بافقی)

☆☆☆

دهانم تلخ و لب خشک از فراق تو است یکباری

لب خشک مرا ترساز و بوسی در دهان افکن  
(شیخ اوحدی مراغه)

☆☆☆

غنیچه بیجا طلب بوسه از آن لب چه کنی دهن گه تن اینها نه تو داری و نه من  
(اشرف)

☆☆☆

بوسه‌ای از لب اعلت بمن سوخته جان ده نگهی از سر رحمت بمن بی سر و پا کن  
(ناصرالدینشاه)

☆☆☆

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ که دست زهد فروشان خط است بوسیدن  
(حافظ)

—————

گفت زامل من مگر بوسه نداری آرزو ؟

مردم از این هوس ولی قدرت و اختیار کو  
(حافظ)

☆☆☆

کردم سؤال بوسه‌ای از آن دهان تنگ جای جواب گفت ندارد سؤال تو  
(وصال شیرازی)

☆☆☆

من بسته ام لب طمع اما نگار من دارد دهان بوسه فریبی که آه ازو  
(صائب تبریزی)

—————

من نیستم حریف زبانت مگر ز من از بوسه مهر بر لب حاضر جواب تو  
(صائب تبریزی)

—————

نمیگر دد ز بان جرئت من ورنه می گفتم که جای بوسه پر خالیست در کنج دهان تو  
(صائب تبریزی)

—————

در بوسه

- حق ما افتادگان را کی توان با مال کرد بوسه من کارها دارد بخاک پای تو  
☆☆☆ (صائب تبریزی)
- یکبوسه از لبیت ده و یکبوسه از روخت تا هر دو را چشیده بگویم کدام به  
☆☆☆ (میرفندرسکی)
- من ز لبیت صد هزار بوسه طلب داشتم آنچه بمن داده ای و ام عطا کرده ای  
☆☆☆ (فروغی بسطامی)
- در هم شکسته ای دل خاقانی از جفا تاوان بده زامل که گوهر شکسته ای  
☆☆☆ (خاقانی شیروانی)
- بوسه بمن دادی و رنجیده ای بازستان گر نه پسندیده ای  
☆☆☆ (میرعماد خوشنویس)
- سه بوسه کزد لبیت کرده ای وظیفه من اگر ادا نکنی و امدار من باشی  
☆☆☆ (حافظ)
- امید یکی بوسه از آن لعل لبم بود گر عمر من وعهد تو میداشت دوامی  
☆☆☆ (سرهنگ تبریزی)
- گر بوالهوسان آرزوی وصل تو دارند ما از تو بسازیم بیبوسی و کناری  
☆☆☆ (ریاض بروجردی)
- طلبید بوسه دلم که ز رخس که ز لبش هست این خام طمع هر نفسی در هوسی  
☆☆☆ (زرگر اصفهانی)
- یکبوسه اگر به عاشق خویش دهی بهتر که هزار نان بدرویش دهی  
من از تو بیک بوسه قناعت دارم لطف تو زیاده باد اگر بیش دهی  
☆☆☆ ( )
- ز تلخ گوئی من عیش عالمی تلخست بیبوسه ای چه شود گردهان من بندی؟  
☆☆☆ ( )

بخش بیست و ششم

ز می و نقل بیک بوسه قناعت کردیم  
بوسه دادی بلب جام و بدستم دادی  
رحم کن بر چگر تشنه ما ای ساقی  
عمر باد و مزه عمر ترا ای ساقی  
(صائب تبریزی)

\*\*\*

بمن گذار که لب بر لبش نهم ای جام  
تو قدر بوسه آن نوش لب چه میدانی  
(رهی معیری)

—————

کنج لعلش ز خوش خط و خالی  
بوسه میگفت جای من خالی  
(رهی معیری)

\*\*\*

## بخش بیست و هشتم

### جان بهای بوسه

بهای بوسه بجان بسته اند و این همه خلق نمیخرند چرا این متاع ارزان را ؟

☆☆☆ (علینقی کمره)

جان بلب آمد و بوسید لب جانانرا طلب بوسه جانان بلب آرد جانرا

(فروغی بسطامی)

از لب شکرین تو بوسه بجان خریدم ز آنکه حلاوتی بود جنس گرانخریده را

☆☆☆ (فروغی بسطامی)

جان من بستان و جانی ده مرا از بوسه ای تادم باز از برای بوسه دیگر ترا

☆☆☆ (مختاری غزینی)

خواهم از بوسه زخم لعل لب جانانرا تا لبش را بلب آرام بلب آرام جانرا

☆☆☆ (زوگرافیهانی)

زدم بوسی پینای یار و زیر تیغ جان دادم

گرفتم خونبهای خویش پیش از سر بریدنها

☆☆☆ (متصف قاجار)

زلبان لعل بوسی بفروشی از بجانی بکف است جان شیرین دوهزار مشتری را

☆☆☆ (فرصت شیرازی)

وه چه شود اگر شبی بر لب من نهی لبی تا بلب تو بسپرم جان بلب رسیده را

☆☆☆ (طاهر وحید) (شاپور تهرانی)

ز ناز بوسه لب دلستان ندادم مرا بلب رسید مرا جان و جان ندادم مرا

(صائب تبریزی)

بخش بیست و هفتم

هزار جان عوض بوسه‌ای ز مشتاقان      ستانی و شماری یکی حساب کجاست؟  
(صائب تبریزی)

بگیر جان و بده بوسه‌ای در آخر حسن      که این متاع در این چند روز شیرینست  
(صائب تبریزی)

صد جان بهای بوسه طالب میکند ز خلق      دیگر کسی مگر لب خندان نداشتهست؟  
(صائب تبریزی) ☆☆☆

جانی تو طلبکاری و بوسی تو بدهکار      بستان و بده حرف حسابی دو کلامست  
( ) ☆☆☆

بهای بوسه ترا میدهیم نقد وجود      در این معامله لعل ترا نعل چيست؟  
(جامی) ☆☆☆

بر لب من نه لب نوشین که جان بخشم ز شوق      ساغر می قدر این نعمت نمیداند که چیست؟  
(رهی معیری) ☆☆☆

جان من بسته ببوس لب جانپرور تو است      بر لبم نه لب و رحم آر که جانم بلبست  
(وصال شیرازی)

جان قیمت بوسی شد و کم بود بضاعت      ز آن کرد دل از دوست بیک بوسه قناعت  
(وصال شیرازی) ☆☆☆

جائی که خاکیای تو بوسند و جان دهند      روزی هزار بار ز جان میتوان گذشت  
(مرشد بروجردی) ☆☆☆

بهای بوسه تو جان خواستی و من دادم      در این معامله سهل چانه لازم نیست  
(شاطر عباس صبوچی)

بر نقد جاز دو بوسه ز لعل تو خواستم      گرچه گرانبهاست ولیکن خرید نیست  
(شاطر عباس صبوچی) ☆☆☆

دادم بهای بوسه او جان و حالیا      در حسرتم که از چه مرا جان دوباره نیست  
(حابری کوروش) ☆☆☆

بجان ز لعل تو بوسی خریدم و دانم      که گر نباشد سودی در این زیانم نیست  
(کمال اسعد) ☆☆☆

## جان بهای بوسه

کسیکه بوسه گرفت از لب تو و جان داد ، در این معامله از هیچ‌چیز پشیمان نیست

☆☆☆ (صفائی نراقی)

اگر دادم بهای بوسه اش جان ، دو عالم سود کردم زین تجارت

(دولتشاه)

لب تو قیمت یک بوسه را دو صد جان گفت ، اگر بدیده انصاف بینی ارزان گفت

☆☆☆ (دولتشاه)

لب جان پرور خود را بلبم نه ز وفا ، که ترا جان بلب ای جان و مرا جان بلبست

☆☆☆ (شهباز بختیاری)

دلبر که ازو جمع پریشانی ماست ، در شهید لبش حیات عرفانی ماست

تا جان نفروشی ندهد شهید حیات ، گر او نخرید از گرانچانی ماست

☆☆☆ (معلمین الاسلام بهبهانی)

گفتم که بهای بوسه ات چند است ، گفتا که بهای بوسه ام صد جان است

دل انگشتی به بهایم زد هموار ، یعنی که بخر زود بخر ارزان است

☆☆☆ (مشاطة کاشمیری)

لب بر لبش نهادم و گفتم بگیر جان ، گفتا لب حیات محالست جان گرفت

☆☆☆ (اشرف احمدی)

در بهای بوسه جان دادم زهی سود بزرگ

جاهل است آنکس که ندارد ضرر خواهم نمود

(اشرف احمدی)

چون دل نسوزدم که بمن در بهای جان ، بوسی نداد و برد گران را یگان دهد

☆☆☆ (فرخ خراسانی)

از بهر بوسه‌ای ز لبش جان همیدهم ، آنسم نویستانند و اینم نمیدهد

مردم در انتظار و درین پرده راه نیست ، یا هست و پرده دار نشانم نمیدهد

☆☆☆ (حافظ)

یک جهان جان در بهای بوسه میخواست لبش ، گوهر ارزنده اش را سخت ارزان میدهد

(فروغی بسطامی)

بخش بیست و هفتم

گر نرخ بوسه را لب جانان بجان کند  
حاشا که مشتری سر موئی زیان کند  
(فروغی بسطامی) ☆☆☆

چه غم که بوسه جانان بنرخ جان باشد  
چو جان ببوسه دهی بوسه رایگان باشد  
(وصال شیرازی)

گفتم بهای بوسه لعل لب تو چیست ؟  
گفتا که در دیار وفا تقد جان کنند  
(وصال شیرازی) ☆☆☆

جان نرخ بوسه بذل کنم گر کنی پسند  
جانا مدار شرم و بگو بوسه ای بچند  
(صحبت لاری) ☆☆☆

بهای بوسه لعلت اگر یاقوت جان باشد

ندانم مشتری را کی در این سودا زیان باشد  
یکی یاقوت داد و قوت جان بگرفت از لعلت

عجب ارزان خرید این بوسه را قیمت گر آن باشد  
(بانو مهر ارفع جهان بینی) ☆☆☆

در هیچ بوسه نیست که آن لعل آبدار  
جانی نمیستاند و جانی نمیدهد  
(صائب تبریزی)

بوسه ای ز آن دهن تنگ بجانی ندهد  
هر چه کمیاب بود پیش بها میباید  
(صائب تبریزی)

تا بوسه ای بمن ز لب دلستان رسید  
جانم بلب رسید و لب من بجان رسید  
(صائب تبریزی) ☆☆☆

ترك جان میگویم و میگیرم از لعل تو بوس

هر که دست از جان بشوید هر چه میخواهد بگوید  
(علینقی کمره) ☆☆☆

جانانه اگر بوسه ام آسان بخشد  
جان میدهم و بوسه از او میگیرم  
یکبوسه بنرخ جانی ارزان بخشد  
این بوسه دگر باره مرا جان بخشد

(محسن شمس ملک آدا) ☆☆☆

## جان بهای بوسه

- يك بوسه لب تو بصد جان رسیده است  
گوهر گران ز جوش خریدار میشود  
( ) ☆☆☆
- بهای بوسه اش سر میدهم گرز ز نمیگیرد  
خیالی بسته ام با خویش اما سر نمیگیرد  
( ) ☆☆☆
- شنیده ام که بیجان بسته یار قیمت بوس  
هزار جان بتم نیست صد هزار افسوس  
(فتحعلیشاه) ☆☆☆
- اگر بقیمت جانست بوسی از دهندش  
در این معامله اول بهاست جان منش  
(سامانی بختیاری) ☆☆☆
- لب بر لب من نهاد و گفتا  
جان تو بلب رسید خاموش  
( ) ☆☆☆
- دی گفت بغزه آن بت مهر گسل  
من بوسه بدل میکنم امروز بدل  
هر باره ز هر باره مرادی حاصل  
ای دل بهزار باره شو تا گردد  
(قاضی حسین خوانساری) ☆☆☆
- جانم بلب آمدست یکبوسه بیار  
تا جان بیپناه در دهان تو نهم  
(کمال الدین اسمعیل) ☆☆☆
- جان بیهای بوسه ات دادم و لب گزیده ام  
با تو بهر معاملات هیچ زبان ندیده ام  
(تقی قاجار) ☆☆☆
- من سودا زده با لعل تو سودا دارم  
جان بکف دارم و یکبوسه تمنا دارم  
مست چشمان توام خلق بر آند که من  
مستی از باده جام و می مینا دارم  
(افسر قاجار) ☆☆☆
- گفتی که دهد جان که ببوسد دستم ؟  
من میدهم و پای ترا میبوسم  
(سالك بختیاری) ☆☆☆
- تا از لبش بمن ندهد بوسه وداع  
ای جان جواز رفتنت امضا نمیکنم  
(شکوهی زردی) ☆☆☆
- جان میدهم ببوسه نه بیایدت مخر  
از بهر سود خویش نخواهم زبان تو  
(نظامی گنجوی) ☆☆☆



بخش بیست و هفتم

لب بر لبم نهاد که چونی ز درد و تب      گفتم خموش باش که جان بر لب آمده  
☆☆☆ ( )

جان از من و بوسه از تو بستان و بده      زین داد و ستد مشو پشیمان و بده  
☆☆☆ (میر عماد خوشنویس)

گفتی چو جان دهی بموض بوسه میدهم      این خونبهاست مزد و فارا چه میکنی؟  
☆☆☆ (ندیم بار فروشی)

هزار بیدل مشتاقرا بحسرت آن      که لب بلب برسد جان بلب رسانیدی  
☆☆☆ (سعدی)

گرفت از من بهای بوسه لعلش جان شیرین را      ولی بسیار از این سودا پشیمانست پنداری  
☆☆☆ (فروغی بسطامی)

جان بخشمت آنساعت کز لب شکرم بخشی      دانم تو که ز آن لبها جان دگرم بخشی  
☆☆☆ (خاقانی)

جان بها دادم و کامم نشد از وصل تو حاصل      آخر ایجان چه متاعی؟ مگر ای بوسه بچندی؟  
☆☆☆ (بنمای چندقی)

میخرم قیمت جان ز آن لب شیرین و نبخشد      آخر ای بوسه بگو هست بهای تو بچندی؟  
☆☆☆ (ذوقی اصفهانی)

جان در هوای جان تو جانا بلب رسید      وقتست بوسه ای گرم از لب عطا کنی  
☆☆☆ (ذوقی اصفهانی)

معاملت بنمودیم بوسی و جانی      بیا نهیم بجایش اگر پشیمانی  
☆☆☆ (هدایت طبرستانی)

لب نهادم بلب یار و سپردم جانرا      تا با امروز باین مرگ نمر دست کسی  
☆☆☆ (صائب تبریزی)

## بیشتر بیست و هشتم

### در تقدیم سر و جان

- جان خواه تا که از سر غیرت فدا کنیم      این نیست دوستی که نیاید زدست ما  
(خسروی قاجار)      ☆☆☆
- سر بود بار گران بهر نثار قدمش      کاش می آمد و میکرد سبکبار مرا  
(صفائی نراقی)      ☆☆☆
- داشتم جانی و آنهم بتو کردم تسلیم      بیش ازین از من مسکین چه تمناست ترا!  
(عبرت نائینی)      ☆☆☆
- مرا این بخت جانا کی دهد دست      که در پای تو ریزم نقد جان را  
(همای شیرازی)      ☆☆☆
- قربان نه هدیه ای بسگ کویت آورم      این تن کز آن نمانده بجز استخوان مرا  
(بینش آقاولی)      ☆☆☆
- من چه در پای تو ریزم که پسند تو شود      سر و جانرا نتوان گفتم که مقداری هست  
(سعدی)

من سری دارم و در پای تو خواهم یازید

خجبل از تنگ بضاعت که سزاوار تو نیست

(سعدی)

گر زرفدای دوست کنند اهل روزگار      ما سرفدای پای رسالت رسان دوست

(سعدی)

دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دست      بگو بیار که گویم بگیر همان ای دوست

(سعدی)

جان در رهت اگر نفشانم عجب مدار      شرم آیدم از آنکه متاعی محقر است

(خسروی قاجار)

بخش بیست و هشتم

- جان بر سر راه تو فدا کردم و آن نیز ایوای که شایسته آن خاک قدم نیست  
 (عصمت الله بخارا ئی) ☆☆☆
- جز نقد جان و دل که پسند تو نیستند چیزی میسرم ز کثیر و قلیل نیست  
 (فروغی بسطامی) ☆☆☆
- مرا بخوان و طلب کن در آستان جان که بهتر از سرو جان دادن امتحانی نیست  
 (صفائی نراقی) ☆☆☆
- مارا کجا مضایقه از جان بود ولیک جانرا نه لایق است که سازم فدای دوست  
 در راه دوست جان و سرو تن دریغ نیست کین مختصر متاع نباشد بهای دوست  
 (ذوقی اصفهانی) ☆☆☆
- پی نثار رخت نقد جان نهاده بکف گرش قبول کنی ورنه از خزانه تست  
 (مجموعه اصفهانی) ☆☆☆
- گر بسوی ضمه فایت ز تفقد نظری است جان نالایق من پیشکش مختصر نیست  
 ما سرو جان بسر عشق تو تسلیم کنیم کما نکه از عشق خبر دار نشد بیخبر نیست  
 (محسن شمس ملک آرا) ☆☆☆
- سرچه باشد که نثار قدم دوست کنم این متاعی است که هر بیسرو پائی دارد  
 (سعدی)
- دل و دین بر سر کارت شد و بسیاری نیست سرو جان خواه که دیوانه تأمل نکند  
 (سعدی)
- در دلم بود که جان بر تو فشانم لیکن باز در خاطر آمد که متاعیست حقیر  
 (سعدی)
- دل که بود جان که بدو زنده ام گو بده ایدوست که گویم بگیر  
 (سعدی) ☆☆☆
- برسم تحفه دهم جان بگیر و خرده بگیر جز این نمانده مرا تحفه الحقیر و فقیر  
 (نظام استرآبادی) ☆☆☆
- چگونه دست تهر و بکوی دوست نهم که نیست دسترسی غیر جان برای نیاز  
 (صفائی نراقی) ☆☆☆

در تقدیم سروجان

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانست کشیدن بدوش  
(سعدی)

بمشق روی تو گفتم که جان بر افشانم دگر بشرم در افتادم از محقر خویش  
☆☆☆  
(سعدی)

سرسودا زده ام بار گران بود بدوش تا سبکبار شوم در قدم انداختمش  
☆☆☆  
(عبرت نائینی)

زمن تو جان طلبی در رهت بیفشانم وای نثار تو هیبت این قلیل متاع  
چه حاجتست بایمای و لعل گوشه چشم بگویی هر چه بخواهی که اهر تو است مطاع  
☆☆☆  
(مستوره کردستانی)

من سری دارم و جانی بکف از بهر نثار گریبای تو دلارا نکنم گو چکنم ؟  
☆☆☆  
(فرصت شیرازی)

در رهگذرت نشسته جان بر سردست برخیز و بیا که با تو کاری دارم  
☆☆☆  
( )

من بنده ندانم بتو سلطان چه فرستم جان نیست ترا در خور و جز جان چه فرستم  
میخواستم ایدوست که جان زی تو فرستم شرمنده شدم زیره بگرمان چه فرستم  
☆☆☆  
(نظامی گنجوی)

این ته بساط حسن تو آخر بگو بچند تا نقد جان بکف نهم و من چکی زانم  
☆☆☆  
( )

چه غم که نیست بی بازار عشق دینارم متاع حسن ترا من بجان خریدارم  
و دیعه ایست مرا جان گرفته بر کف دست خوش آن زمان که بیای حبیب بسپارم  
☆☆☆  
(محسن شمس ملک آرا)

یارا گر بر سر مهر آید و خواهد سروجان می نمایم بر صدق بیایش تسلیم  
☆☆☆  
(صفائی تراقی)

بخش بیست و هشتم

خدمتی لایقم از دست نیاید چکنم      سر نه چیزی است که دریای عزیزت فکنم  
(سعدی)

تا تو اجازت دهی که در قدمم ریز      جان گرامی نهاده بر کف دستیم  
(سعدی)

میخواستمت پیشکشی لایق خدمت      جان نیز عزیز است ندانم چه فرستم  
(سعدی)      ☆☆☆

نقد جان بر کف و آماده قریبانگه دوست      کاروان کوش که در پیش سفره دارم  
(بانو مهرارفع جهانبانی)

دل داده ایم بهر تو ای شوخ نازنین      سروا براه عشق تو کردیم ارمغان  
(بانو مهرارفع جهانبانی)      ☆☆☆

دل خود دریغ نیست که از دست من برفت      جان عزیز بر کف دستت گو بخواه  
(سعدی)      ☆☆☆

نقد جان بر کف و افکنده سر از شرم ببیش      عاشقانت تو تهیدست و کر بماند همه  
(ذکاء الملک فروغی)      ☆☆☆

دل چه باشد که بیالای بلندش ندهند      بروای خواجه که باهمت پست آمده ای  
(نصیبی گیلانی)      ☆☆☆

پی نثار ره یار جان بکف دارم      کجاست یار که آسایم از گرانباری  
(وصال شیرازی)      ☆☆☆

جان چیست تا نثار رخت سازم ای صنم      کان در حضور تو است متاع محقری  
(محقق)      ☆☆☆

## بخش بیست و نهم

### در آهنی

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت      سر من دار که در پای تو ریزم جانرا  
☆☆☆  
(سعدی)

خون دل من ریز و نیندیش که گویند  
گیرم که ز لعل تو دمی تازه کنم جان  
تدییر چه سازم مژده لعل فشانرا  
☆☆☆  
(ظهورالدین فارابی)

در بیع خود در آرزو بمفتم قبول کن  
دلگیرا گر شوی همه کس میخورد مرا  
☆☆☆  
(سعید حکیم)

از برای امتحای چندی مرا دیوانه کن  
گر به از مجنون نباشم باز عاقل کن مرا  
☆☆☆  
(صائب تبریزی)

دست و دلم ز دیدنت از کار رفته است  
بند قبا گشوده در آغوش من بیا  
☆☆☆  
(صائب تبریزی)

بشکن دام که رایحه درد بشنوی  
کس از برون شیشه نبوید گلابرا  
☆☆☆  
(نوعی جامی)

از ما سخنی بشنو و با ما سخنی گوی  
کز بهر تو بسیار شنیدیم سخنها  
☆☆☆  
(شاهی سبزواری)

چشمی که برویم زره لطف گشودی  
خواهم که بدین چشم نبینی دگریرا  
☆☆☆  
(اسدالله تبریزی)

مشرف کن ای ماهِ اوج سعادت  
ز مسکین نوازی شبی مسکنم را  
☆☆☆  
(مجتبم کاشی)

روی بنمای و برافروز بشادی دلما  
ای که بی روی تو آسان نشود مشکل ما  
☆☆☆  
(نظام وفا)

بخش بیست و نهم

راهم درون باغ تو دربان نمیدهد  
 گلگشت را بهانه کن و پیش در بیا  
 مفرست سوی من خیر خویش کامدم  
 من میروم ز خویش تو پیش از خیر بیا  
 (عیسی ساوۀ) ☆☆☆

ایکه نمیکنداشی در قدم تو سر نهم  
 حالی از آن گذشته ام نه قدمی بسر مرا  
 (وصال شیرازی) ☆☆☆

کامم اگر نمیدهی تیغ بکش مرا بکش  
 چند بو عده خوش کنم جان بلب رسیده را  
 (رهی معیری) ☆☆☆

بی حجابانه در آ از در کاشانه ما  
 که کسی نیست بجز درد تو در خانه ما  
 (شاطر عباس صبوچی) ☆☆☆

برون نمیرود از حرفی از میانه ما  
 چنانکه غیر نداند بیا بخانه ما  
 (نظیر زنگنه) ☆☆☆

از ما میپوش چهره که مایی ادب نه ایم  
 کوتاه تر است از مژه ما نگاه ما  
 (وفاهراتی) ☆☆☆

بگوی و بشنو و جامی بنوش و شوخی کن  
 ز من که محو تو ام ایندر حجاب چرا  
 (حضوری قمی) ☆☆☆

یامن ناصبور را نزد خود از وفا طلب  
 یاتو که با کدامنی صبر من از خدا طلب  
 (اهلی شیرازی) ☆☆☆

ایدوست پرسیدن حافظ قدمی نه  
 ز آن پیش که گویند که از دار فنارفت  
 (حافظ) \_\_\_\_\_

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد  
 نیت خیر مگردان که مبارک فالی است  
 (حافظ) \_\_\_\_\_

رواق منظر چشم من آشیانه تو است  
 گرم نما و فرود آ که خانه خانه تو است  
 (حافظ) \_\_\_\_\_

در تمثی

امروز که در دست توأم مرحمتی کن      فردا که شوم خاک چه سوداشك ندامت  
(حافظ)

محراب ابروان بنما تا بهر گهی      دست دعا بر آرم و بر گردن آرمش  
خونم بریز و از غم هجرم خلاص کن      منت پذیر قبضه خنجر گذارمت  
بارم ده از کرم بر خود تا بسوزدل      در پات دمیدم گهر از دیده بارمت  
☆☆☆  
(حافظ)

بجرم عشق توأم میکشند و غوغائیت      تو نیز بر لب بام آی خوش تماشا نیست  
☆☆☆  
(رحیمی بهارلو)

تو حاکمی و مرا سر بر آستانه تو است      مکن خرابی ملک دلم که خانه تو است  
☆☆☆  
(عماد فقیه)

و عده لطف و کرم مرا مکن ایدوست خلاف      کز کریمان نسزد آنچه خلاف کرم است  
☆☆☆  
(جامی)

گر بمرگ ما خوشی بخرام بر بالین ما      دیر میمیرد چو حسرت بر دل بیمار هست  
☆☆☆  
(نادم لاهیجانی)

بفداك من گذری کن ز بهد کشتن من      که گشته را بهمه کیش خون بهائی هست  
☆☆☆  
(جلال الدین قاجار)

بگذر بما که خاطر ما در هوای تو است      دل بر امید و عده و جان مبنای تو است  
☆☆☆  
(خواجوی کرمانی)

پائی بسرم نه که فتادم از پای      دستی بدلم رسان که رفتم از دست  
☆☆☆  
(کامل خراسانی)

بر ما نظری کن ز عنایت که در آفاق      غیر از تو مرا چشم عنایت ز کسی نیست  
☆☆☆  
(عبرت نائینی)



بخش بیست و نهم

محرورم از آستانه مرا نم بحکم آنک  
ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمنست  
☆☆☆  
(همای شیرازی)

عهد همه بشکستم در بستن پیمانت  
دامن مکش از دستم دست من و دامانت  
☆☆☆  
(فروغی بسطامی)

دستم نمیرسد که در آرم بگردانت  
دست من شکسته مسکین بدامنت  
☆☆☆  
(صائب تبریزی)

در گردن دیگری میفکن  
دستی که بخون من خضابست  
☆☆☆  
(آتش اصفهانی)

نفسی هم نفسم شو که مرا  
نفس آخر و آخر نفس است  
☆☆☆  
(حسینی یزدی)

چنان گذر بر بیگانگان زمن کایشان  
گمان کنند ترا بامن آشنائی نیست  
☆☆☆  
(درویش مجید طالقانی)

آنقدر برده ز رخ بر فکن ای سلسله موی  
تا بداند دل شوریده که دیوانه کیست  
☆☆☆  
(وصال شیرازی)

بیرون خرام و کشته دیرینه زنده کن  
تا خلق بنگرند که صنع اله چیست  
☆☆☆  
(بابا فغانی)

شاه که ترس از زلف تو است اما رشته جان منست  
تار زلف تو است اما رشته جان منست  
☆☆☆  
(نیاز جوشقانی)

بنده خویشتم کن که بشاهی برسم  
مگسیرا که تو پرواز دهی شاهین است  
☆☆☆  
(سعدی)

نظری کن بمن سوخته کارباب کرم  
بضعیفان نظر از بهر خدا نیز کنند  
☆☆☆  
نام من گر برود بردهنت با کی نیست  
بادشاهان بغلط یاد گدا نیز کنند

(سعدی)